چپِ رفرمیست و الگوی اسکاندیناوی

نازنین و یامین



چکیده

این نوشتار در نقد چپِ رِفُرمیستی است که با ادعای "خشونت‌پرهیزی"، "ناکارآییِ تاریخی طبقه کارگر ایران" و "توفیق عملیِ مدلِ سوسیال-دموکراسی اسکاندیناوی" بمیدان آمده تا با نفی راهکارهای انقلابی، به تبلیغ رفرمیسم بپردازد.

مقدمه

در جایی که همگان کار می‌کنند و مازادِ محصولی وجود ندارد و ارزش اضافه خلق نمی‌شود، طبقه‌ای هم بوجود نمی‌آید و مبارزۀ طبقاتی‌ئی نیز جریان پیدا نمی‌کند. در واقع مبارزۀ طبقاتی جدالی است بر سر تصاحبِ محصولِ مازاد و ارزشِ اضافه. در جوامع طبقاتیِ پیشاکاپیتالیستی، ارزش اضافه در اشکال الف- کار (مثل بیگاری برای حکمروا) ب- کالا یا محصول (مثل بهرۀ مالکانه) ج- پول (مثل ربا)، توسط تولیدکنندگانِ مستقیم (برده‌ها، سرف‌ها و ...) آفریده می‌شد که بزور بتصرف طبقۀ حاکم و مسلط (برده‌دار، فئودال، و ...) درمی‌آمد. در جوامع کاپیتالیستی ارزش اضافی تولید شده‌ای که توسط طبقۀ بورژوا به یغما برده‌می‌شود، از یک ویژگی خاص برخوردار است: ***«آنچه که سامان‌های اقتصادیِ جوامع گوناگون را از یکدیگر متمایز می‌سازد، یعنی آنچه بعنوان مثال جامعهٔ مبتنی بر کار بردگی را از جامعه مبتنی بر کارِ مزدی تفکیک می‌کند، فقط شکلِ کشیدن این کارِ اضافه از گُردهٔ تولیدکنندۀ بلافصل یعنی کارگر است.»[1]*** بعبارت دقیقتر، در اینجا، ارزش اضافه به زورِ شلاقِ برده‌دار و شمشیرِ جیره‌خوارِ زمیندار ستانده نمی‌شوند، بلکه با "آزادی" و "رضایتِ شخصیِ" اردوی کار، به تصرف سرمایه‌دار درمی‌آید![2] در اینجا، نیروی کار، در کمال آزادی و رضایت شخصی به بنگاههای تولیدی و خدماتی مراجعه می‌کند تا استخدامش (استثمارش) کنند! در عین حال، سرمایه بهترین متخصصان را بکار می‌گیرد تا ایدئولوژی "انسان محور" و "فراطبقاتی" بتراشند، از "برابری" آحاد جامعه -در برابر قانون- و "آزادی" همگان -در چارچوب قانون- بگویند؛ و منافع طبقۀ حاکم را بعنوان منافع همگان جابزنند، نظمِ جاری را خواست اکثریت جامعه وانمود کنند، از اقتدار "آراء عمومی" (دموکراسی) سخن برانند، ... و خلاصه سیستم مبتنی بر مالکیت انحصاریِ بورژوازی و کارمزدی را بمثابه بهترین نظامِ اجتماعی، به توده‌ها قالب کنند!

اما ناکامیهایِ اقتصادی، اجتماعی و زیست-محیطیِ کاپیتالیسم –بویژه در دهه‌های اخیر- بقدری پردامنه و عمیق بوده که حتی صدای اعتراض سردمدارانش (از جمله بیل گیتس) را هم درآورده‌است![3] فرانسیس فوکویاما که بعد از فروپاشی دیوار برلین، از پیروزی تاریخی کاپیتالیسم به ذوق آمده و پایان تاریخ را اعلام کرده بود، پس از گذشت ۲۵ سال مدعی شد که سوسیالیسم باید بازگردد![4]

حیات اجتماعی اردوی کار –حتی در امریکا یعنی ثروتمندترین کشورجهان- با چنان واقعیات دردناک و سنگینی همراه شده که دیگر جایی برای عوامفریبیِ ایدئولوژیک-تبلیغی کاپیتالیست‌ها باقی نگذارده‌است.[5] و در این دوره که رویگردانی از کاپیتالیسم و گرایش به سوسیالیسم، در قلب کاپیتالیسم جهانی خودنمایی می‌کند[6]، چپِ رفرمیست با الگوی سوسیال-دموکراسی اسکاندیناوی بمیدان آمده تا آبروی رفته کاپیتالیسم را بخرد و با عوامفریبی، مدل سوئدی را بمثابهٔ یک الگوی ”عملی و عُقلایی“ به جنبش کارگری ایران بفروشد!

در خاورمیانه (بویژه ایران)، خیزبرداشتن چپِ رفرمیست رابطهٔ مستقیمی با برآمد خیزش‌های وسیعِ توده‌ای دارد. اوج‌گیری مبارزاتِ اردوی کار، افراد و جریاناتی را که منافعشان را با ابقای کاپیتالیسم گره‌زده‌اند به تحرک درآورده‌است. اینان در لباس ”خیرخواهان“، ”تجربه‌اندوختگان سیاسی“، ”خشونت‌پرهیزان“، ”چپ‌های دموکرات“ و ... قدعلم کرده‌اند تا از ”احساسات کور“ توده‌ها (یعنی انقلاب!) جلوگیری کنند و آنان را به مسیر ”عُقلایی“ هدایت نمایند! اقدامی که نمونه اش را در تاریخِ چپِ رفرمیست، بوفور می‌شود یافت:

در اندونزی (۱۹۶۵) در جریان خیزش توده‌ای علیه سوکارنو، حزب کمونیست اندونزی (PKI) با بورژوازی ملی تبانی کرد که نتیجه‌اش کودتای امریکایی (برهبری ژنرال سوهارتو) بود که به قتل عام حدود چهار میلیون کارگر و دهقان انجامید.[7]

نمونهٔ دیگر در پرتغال بود. بدنبال سرنگونی سالازار (۱۹۷۴) قانون اساسیِ سوسیالیستی در کشور پرتغال به تصویب رسید. قدرتهای جهانی با توسل به کودتا و سایر حیله‌ها کوشیدند تا انقلاب را سرکوب کنند؛ اما هیچیک از این اقدامات مثمرثمر واقع نگردیدند. پس دست به دامن چپِ رفرمیست شدند تا انقلاب را به بیراهه ببرند! به همین منظور، دولت سوسیال دمکرات آلمان و دولت سوسیال-دموکرات سوئد فعالانه وارد صحنه شدند و تحت عنوانِ "گسترشِ دمکراسی"، بطور مخفیانه، از طریق کمکهای هنگفت مالی به چپِ رفرمیست، انقلاب را به انحراف کشاندند. بدنبال این اقدام، همهٔ مراکز اشغال شده از مردم پس گرفته شد؛ بانکها، صنایع و موسسات مجددا خصوصی شدند و ماریو سوارس (Mário Soares) سوسیالیست! نظم سرمایه‌دارانه را مجددا در پرتغال برقرار کرد!

هوگو چاوز (ونزوئلا؛ ۱۹۹۸)[8] و نمونهٔ تازه‌ترِ سیریزا (یونان؛ ۲۰۱۵) مثالهای دیگری از عملکرد چپِ رفرمیست هستند! بنا به آخرین خبر، دولت یونان در طول ۸ سال گذشته، با ۲۸۹ میلیارد یورو قرض، به مقام بزرگترین مقروضِ تاریخِ بشر (با درنظرگرفتن سطحِ تولید ناخالص داخلی‌اش) نایل شده‌است![9] بدنبال ورشکستگی اقتصادی یونان و رشد اعتراضاتِ خشونت‌بار مردم، حزبِ سوسیال-رفرمیست سیریزا Siriza که یانوس واروفاکیس –اقتصاددان سوسیالیست- را در رکابش داشت، با وعدهٔ بهبودِ اوضاع بقدرت رسید. شیفتگانِ رفرم، که از ”عروج چپ“ در اروپا بوجد آمده بودند، با تمام قوا، از سیریزا حمایت کردند. پیروزی سیریزا در انتخابات، موجِ اعتراضات توده‌ای را خواباند و نهایتاً در ۲۳ ژوئن ۲۰۱۵، سیریزا به خواسته‌های سرمایه جهانی تن داد و همان پاکت ریاضتی‌ئی را که دولتهای بورژوایی نتوانسته بودند با زور به مردم تحمیل کنند امضاء کرد! بعد هم با ادبیات بعاریت گرفته، اقدامش را توجیه نمود!

«جلسه اخیر سران اروپا در واقع نقطه اوج یک کودتا بود. در سال ۱۹۶۷ نیروهای خارجی برای از بین بردن دمکراسی در یونان از تانک استفاده کردند. من طی مصاحبه‌ای با فیلیپ آدامز در ABC Radio Natinals گفتم که در سال ۲۰۱۵ یک کودتای دیگر توسط قدرت‌های خارجی صورت خواهد گرفت؛ این بار نه با تانک، بلکه به کمک بانک‌های یونانی. مهم‌ترین تفاوتِ اقتصادی این دو کودتا این است که در سال ۱۹۶۷، ثروت‌های ملی یونان را هدف قرار نگرفت. در سال ۲۰۱۵ نیروهایی که در پس این کودتا قرار دارند خواستار تحویل باقیمانده ثروت‌های کشور هستند تا صرف بازپرداخت بدهی‌های غیرقابل پرداخت و ناپایدار ما شود.» [10]

لازم به توضح است که تاکید بر نقش برجسته (اما نه یگانه و تعیین‌کنندهٔ- چپِ رفرمیست) در به شکست کشاندن و به انحراف بردنِ شورش‌های توده‌ای، به معنای اغراق در نقش اجتماعی-سیاسیِ آن و کمرنگ کردن نقشِ عوامل اقتصادی و تحرکات میلیتاریستی

سرمایهٔ جهانی برای حفظ نظمِ کاپیتالیستی نیست. مبارزهٔ طبقاتی، ایده‌ها و تشکل‌هایی را شکل می‌دهد و به عرصه می‌آورد که در نزاع طبقاتی مورد استفاده قرارمی‌گیرند و تجاوزات اقتصادی، نظامی و سیاسی بورژوازی را تئوریزه می‌نمایند. چپِ رفرمیست یکی از این موانع است. نادیده گرفتن و یا کم بها دادن به نقش آن می‌تواند برای اردوی کارِ ایران، گران تمام شود.[11]

گذشته در یک نگاه گذرا

تاریخ چپ رفرمیستِ ایران، برای خوانندگانِ این سطور آشناست، پس با مرور اشاره‌وار به این تاریخ، از گذشته نقبی به امروز می‌زنیم تا تحرکات امروزین این گرایش را بهتر دریابیم.

در اواسط حکومت ناصرالدین شاه، مهاجرت ایرانیان به قفقاز آغاز شد. گفته می‌شود که تنها در سال ۱۹۰۵، بیش از ۳۰۰ هزار ایرانی به قفقاز (یکی از مراکز فعال کارگری) مهاجرت کردند و در صنعت نفت، معادن مس و غیره شروع بکار نمودند. این امر موجب ارتقای آگاهیِ سیاسی کارگران ایرانی گردید[12] که به تاسیس حزب اجتماعیون-عامیون (که ترجمه سوسیال-دموکرات بود) انجامید؛ آنهم تنها چند ماه بعد از صدور فرمان مشروطه (۱۹۰۵)[13] و حدود ۴۰ سال پس از تاسیس حزب سوسیال-دموکرات آلمان.

مرامنامهٔ حزب اگرچه اقتباسی از برنامه سوسیال-دموکراتهای روسی بود[14]، ولی بیشتر تحت تاثیر سوسیالیسمِ اتوپیایی سن‌سیمون و اومانیسم آگوست کنت بود.[15] از همان ابتدا، دو گرایشِ انقلابی و رفرمیستی -در درون حزب- بوجود آمد. انقلابیون به مبارزه برای استقرار کمونیسم باور داشتند و خواستار سازماندهی حزب طبقاتی کارگران و دهقانان بودند حال آنکه رفرمیستها از مبارزه ضداستبدادی و دموکراتیک حمایت می‌کردند. جلوهٔ بارز این اختلاف را می‌شود در جلسه ۱۲ اکتبر ۱۹۰۸ (۱۲۸۷ ه.ش) تبریز دید. جناح رفرمیست که در اقلیتِ مطلق بود و می‌رفت تا صحنه را به انقلابیون واگذار کند، طی نامه‌هایی به کائوتسکی و پلخانف، خواستار رهنمود و کمکِ فکری شد. پاسخ آنان هم روشن بود: با سرمایه خارجی مبارزه کنید تا ارزش اضافه از کشور خارج نشود؛ به رشد سرمایه بومی کمک کنید تا کارگران آمادگی لازم را کسب کنند! به این ترتیب، جناح رفرمیست توانست با بهره‌گیری از اتوریتهٔ رهبرانِ رفرمیستِ سوسیال-دموکراسی، جناح انقلابیون را تضعیف کند.[16]

در سال ۱۹۰۹ حزب سوسیال-دموکرات به مجلس مشروطه راه پیدا کرد و خواستهای مهمی را مطرح نمود؛ از جمله اصلاحات ارضی، پرداخت دستمزد مشروع، حق تشکل، حق رای عمومی، آزادی بیان و آزادی مطبوعات.[17] در جریان مجلس دوم، این حزب، به حزب دموکرات تغییر نام داد و پس از انقلاب اکتبر، «حزب عدالت» و بعدتر «حزب کمونیست ایران» (۱۹۲۰) را پایه‌گذاری کرد.[18]

نزاع بزرگ بعدی میان گرایش انقلابی و رفرمیستی، در کنگره اول حزب کمونیست ایران (۱۹۲۱) رُخ داد. در آنجا سلطانزاده اعلام کرد که ایران، انقلاب بورژوایی را پشت‌سر گذاشته و اکنون آمادهٔ یک انقلاب کارگری-دهقانی، برمبنای اصول سوسیالیستی است. بعلاوه او معتقد بود که مارکسیستها باید یک جنبش کاملا کمونیستی را در برابر گرایشهای بورژوایی ایجاد کنند.[19] حال‌آنکه حیدرخان عمواوغلی معتقد بود که ایران نه بسوی انقلاب سوسیالیستی بلکه بسوی انقلاب ملی به پیش می‌رود. حیدرخان بر این باور بود که اقتصاد ایران پیشاکاپیتالیستی بوده، پرولتاریای صنعتی وجود نداشته، دهقانان واجدِ اعتقادات "خرافی" بوده و... خلاصه اینکه حزب کمونیست باید حزبِ همهٔ طبقات و اقشار ناراضی، از جمله خرده‌بورژوازی و ... ضدامپریالیست‌ها باشد![20] نهایتا کنگره، رأی به گرایش انقلابی داد و سلطانزاده را به رهبری برگزید. اما چند ماه بعد، او برکنار شد و حیدرخان رهبری حزب را بعهده گرفت و سیاستهای رفرمیستی‌اش را بر حزب غالب نمود.[21] پس از این ماجرا، حزب به دو شاخهٔ چپ (به رهبری آوتیس میکائیلیان یا حبیب سلطانزاده) و راست (حیدرخان عمواوغلی) تقسیم گردید. لازم به توضیح است که تاریخ نویسان شورویِ سابق، سلطانزاده را جزو «اپوزیسیون تروتسکی-زینوویف» بحساب می‌آورند و ظاهرا به همین اتهام هم بود که در جریان تصفیه‌های استالینی بقتل رسید.[22]

در جریان مجلس چهارم مشروطه[23]، حزب سوسیالیست ایران، به رهبری سلیمان میرزا اسکندری تشکیل شد (۱۹۲۱). این حزب خواهان انقلاب سوسیالیستی بود و مرامنامه ترقیخواهانه‌ای داشت ازجمله برابری زن و مرد و ممنوعیت اعدام.[24] عمر این حزب کوتاه بود؛ آنهم به این دلیل که فعالیت احزاب اشتراکی –بدستور رضاخان- ممنوع اعلام شد (۱۹۳۱). بنا به این قانون عضویت در احزاب اشتراکی ده سال زندان داشت. بدنبال همین قانون نیز بود که دستگیری و محاکمه جریان موسوم به «۵۳ نفر» صورت پذیرفت.[25]

اشغال ایران (۱۹۴۱) به وسیله متفقین و سقوط رضاشاه، زمینه ظهور و فعالیت سیاسی احزاب سوسیالیستی را فراهم آورد. «حزب توده» در این دوره، با چهار هدف فوری (الف- آزادی بقیه زندانیان ۵۳ نفر، ب- رسمیت دادن به فعالیت حزب ج- انتشار روزنامهٔ حزبی د- تدوین برنامه‌ای که مخالفتی با روحانیت نداشته باشد)[26] اعلام موجودیت نمود؛ و فعالیتش را با دفاع از الف-مشروطیت ب- ناسیونالیسم ج-دموکراسی د-سوسیالیسم اصلاح‌گرا (رفرمیسم) آغاز نمود. جالب اینجاست که وقتی تحرکات کارگری پاگرفت و حزب کمونیست ایران تشکیل شد، لغو مالکیت خصوصی و اجتماعی کردن تولید و غیره، جزو مطالبات گرایش سوسیالیستی طبقه کارگر ایران بود. بعدها، وقتی چپِ رفرمیست، در قالب حزب توده، بمیدان آمد، دفاع از مالکیت دولتی (گذار مسالمت‌آمیز به سوسیالیسم) را بعنوان نظریهٔ پایه‌ای تبلیغ نمود! سیاستهای رفرمیستی این حزب بقدری آشکار -و برای خوانندگان آشنا است- که بازگویی‌شان کسالت‌آور خواهد شد. نقل همین پاراگراف از آبراهامیان باندازهٔ کافی گویاست:

«یک متفکر حزب در مقاله‌ای تحت عنوان "چگونه نظام را تغییر دهیم: با انقلاب یا با مجلس؟" اعلام کرد که تجربه اسپانیا خطراتِ انقلاب زودرس را بما نشان داده است. او توضیح داد که ایران، هم به سبب اوضاع بین‌المللی... هم داخلی، بویژه فقدان سازمانهای توده‌ای، آمادهٔ انقلاب نیست. وی با این نتیجه‌گیری که سخن گفتن از انقلاب غیرمسئولانه است، اظهار داشت که حزب باید بکوشد تا با متحد ساختن همه نیروهای مترقی، و کار در داخل و خارجِ مجلس، طبقه حاکم را تضعیف کند.[27] ... حزب توده، مبارزهٔ سیاسی را بر مبارزهٔ مسلحانه، اتحادیه‌های کارگری را بر مبارزه جویی انقلابی، بقای سازمانی را بر اقدام قهرمانانه، و اصلاح‌طلبی پارلمانی را بر کمونیسم رادیکال ترجیح می‌دهد." [28]

احزاب منشعب از حزب توده هم عموما سیاستهای رفرمیستی را دنبال کردند. آنهایی هم که مواضعِ رادیکال گرفتند یا بقدری کوچک یا حاشیه‌ای بودند که تاثیر قابل ذکری در تاریخ جنبش سوسیالیستی نگذاشتند.[29]

در واقع، «سازمان چریکهای فدائی خلق ایران» اولین جریانی بود که در اعتراض به رفرمیسمِ غالب (حزب توده)، پا به عرصهٔ سیاست گذاشت. محبوبیت این جریان -در ابتدای تاسیس‌اش- بازتابی از توجه و تمایل جامعهٔ ایران به راهکارهای انقلابی و آزردگی از راهکارهای رفرمیستی بود. اما دیری نپایید که بخش «اکثریت» این سازمان به آغوش رفرمیسم درغلطید!

از آن زمان تا به امروز، همین روند تداوم داشته و جدال میان رفرمیسم و انقلاب ادامه داشته‌است.

الگوی اسکاندیناوی

پس از فروپاشی مدلهای سیاسیِ باصطلاح کمونیستی (روسی، چینی، تیتویی، خوجه‌ای و ...)، و بعد از بی‌اعتبارتر شدن وعده‌های شیرین دموکراسیِ بورژوایی، اندیشهٔ انقلابی مارکس از زیر خروارها تفسیر رفرمیستی سر بلند کرد و زمزمهٔ انقلاب در اینجا و آنجا شنیده شد. در مقابله با این حرکت، چپِ رفرمیست پرچمِ مدل اسکاندیناوی (بویژه سوئد) را بمثابه «موفق‌ترین جامعه‌ای که تاکنون جهان بخود دیده» بلند کرد؛[30] اقدامی که ابدا تازه و بدیع نبود. پیش از پیروزی انقلاب اکتبر نیز سوسیال رفرمیست‌های روسیه چنین کرده بودند. در آنزمان آنها از الگوی اتریش و پروس (که معادل مدلِ سوئد امروز بود) شروع به ستایش کردند تا استراتژی انقلاب را بکوبند. همان موقع، لنین در جواب آنها نوشت:

«به همین دلیل است که رفرمیستها... دائماً به نمونهٔ اتریش (و نیز پروس) در دههٔ ۱۸۶۰ ارجاع می‌دهند... کشورهایی که پس از انقلاب "ناموفقِ" ۱۸۴۸، در آنها تحولِ بورژوایی "بدون هیچ انقلابی" کامل شد. همهٔ راز همینجاست! این آن چیزیست که قلبشان را به شعف می‌آورد، چون ظاهراً دلالت بر آن دارد که تحولِ بورژوایی بدون انقلاب امکان پذیر است!! و اگر چنین است چرا... باید سرمان را با انقلاب به درد بیاوریم؟ چرا این کار را به زمینداران و کارخانه‌داران نسپاریم تا تحول بورژوایی ... را «بدون هیچ انقلابی» عملی سازند؟! »[31] (لنین)

چپ رفرمیست ایرانی –با ارجاع به نمونه سوئد- در واقع مدعی شد که قصد دارد تا از ایران سوئد نوین بسازد بی‌آنکه نیازی به انقلاب داشته باشد! پس به افسانه‌سرایی حولِ نمونهٔ سوئد پرداخت[32] بی‌آنکه به آن شرایط ویژهٔ تاریخی که شکل‌گیریِ چنین مدلی را ممکن کرد علاقه نشان دهد، یا به تحلیل طبقاتیِ جامعه سوئد بپردازد![33] یا از عقب‌گردهای سوسیال-دموکراسی (بویژه در دهه‌های اخیر) حرفی بزند! در واقع چپ رفرمیست در حالی از مدل سوئدی دفاع کرده و می‌کند و بر کاپیتالیستی بودن آن پردهٔ استتار می‌کشد که صاحبنظرانِ اقتصادی سوئد، از اعتراف به آن هیچ ابایی ندارند!

جمله زیر عینا از وب‌سایت رادیوی رسمی سوئد، بخش فارسی، نقل می‌شود:

«لارش تره‌گورد تاریخ‌شناس و نویسنده‌ی چندین کتاب در باره جامعه سوئد، می‌گوید که اقتصاد سوئد، بسیار سرمایه‌داریست و مردم سوئد علاقه زیادی به مالکیت خصوصی دارند و هیچ نشانی از مالکیت عمومی و دولتی در سوئد دیده نمی‌شود. از این نظر سوئد را اصلا نمی‌توان کشوری سوسیالیستی خواند.»[34]

جدیدترین آمار منتشر شده نشان می‌دهد که تنها سه نفر از سرمایه‌داران سوئد، معادل چهار میلیون نفر از جمعیت سوئد ثروت دارند![35] اما این واقعیت آماری توسط سوسیال-دموکراتهای وطنی این چنین بازتاب داده می‌شود:

«سوسیال دموکراتها با شناخت از نقش و انگیزه کسبِ سودِ سرمایه داران، به جای محکوم کردن و تقابل و مصادره، از آن به سود افزایش تولید و توسعه و رشد اقتصادی و تهیه منابع لازم برای اجرای طرحهای عدالتخواهانه استفاده کردند. در این معادله هم صاحبان سرمایه سود بردند و هم طبقات محروم! و چنین بود که طبقه متوسط گسترش عظیمی یافت و فاصله میان بالائی‌ها و پائینی‌ها کم و کمتر شد. البته این به آن معنا نیست که میلیونرها و میلیاردرها در این جوامع حذف شده باشند بلکه بخش واقعاً کوچکی را در کل جامعه تشکیل میدهند. در این جوامع اکثریت عظیم جامعه را طبقه متوسط (بدون مناقشه در این اصطلاح) تشکیل میدهد. سوئد و به طور کلی کشورهای اسکاندیناوی و بعضی دیگر نمونه‌های جهانی این تجربه هستند.»[36]

گزارش آماری از فاصلهٔ طبقاتی در سوئد، حاکی از آنست که از سال ۱۹۹۷ تاکنون، ٪۴۲۵ به تعداد میلیاردرها افزوده شده‌است![37] در همین کشور فقط چهار بانک سوئد -در یکسال- به اندازه یک و نیم برابر کل بودجه سالانه بهداشت، درمان و خدمات اجتماعی کل کشور سود برده اند![38]

این واقعیات نشان می‌دهند که سوسیال دموکراسی سوئد، از یک کشور فقیر[39]، یک کشور کاپیتالیستیِ مدرن ساخت، نه یک کشور سوسیالیستی![40] امروز سوئد بعنوان یک مدلِ موفقِ کاپیتالیستی، موردِ تجلیل متخصصین و انستیتوهای بورژوایی است! سوسیال دموکراسی سوئد نه تنها یک الگوی قابل ستایش و دنبال‌کردنی برای جنبش اعتراضی بپاخاستهٔ ایران نیست، بلکه یک آموزهٔ منفیِ تاریخی برای کارگران سراسر جهان است![41] این مدل، به کارگران نشان داد که هدف غائی سوسیال-دموکراسی قربانی کردن منافع اردوی کار در مسلخ سرمایه است!

چپِ رفرمیست با تحریفِ این تجربۀ شکست‌خورده، طبقه کارگر ایران را تشویق می‌کند تا از انقلاب دست بشوید، در همدستی و همراهی با بورژوازی، به ‟پیشرفت" جامعه کمک کند و برای استقرار یک نظام کاپیتالیستی «خوب» بجنگد و قربانی دهد تا رفته رفته به سطح طبقۀ کارگر اروپای شمالی برسد تا گذار به سوسیالیسم امکانپذیر گردد! این بیانات، بی‌شباهت به اظهارات «شی جین پینگ»، رئیس جمهور چین، در نوزدهمین کنگره حزب کمونیست (۲۰۱۷) نیستند. او اعلام کرد که با رشد فزاینده کاپیتالیسم در چین، بزودی شاهد تبدیل چین به یک «کشور سوسیالیستی مدرن»[42] خواهید بود!

جمعبندی

- چپِ رفرمیست یک گرایش جهانی است[43] که به نامِ مارکس[44] و سوسیالیسم، علیه انقلاب، مبارزۀ طبقاتی و حکومت کارگری (دیکتاتوری پرولتاریا) تبلیغ می‌کند. در آموزه‌های چپِ رفرمیست، رفرم جانشین انقلاب، طبقۀ متوسط جایگزین طبقه کارگر، و تضاد خلق-امپریالیسم، و تفاوتهای جنسیتی/ملی/ قومی/زبانی/فرهنگی/مذهبی و... جایگزینِ تضاد کار-سرمایه شده‌اند. این گرایش سهم زیادی در مخدوش کردن آرمانهای انقلابی، بیراهه بردن جنبش کارگری، تلطیفِ چهرۀ کاپیتالیسم و ‟ عادلانه" جلوه دادنِ مناسبات کاپیتالیسمِ مدرن ایفا کرده‌است.

«آنچه که هماکنون در رابطه با نظریات مارکس در جریان است، بارها در طول تاریخ، در رابطه با نظریات متفکرین انقلابی و رهبران طبقات تحت‌ستمی که برای رهایی می‌جنگیدند، رُخ داده‌است. در طول حیاتِ انقلابیون بزرگ، طبقات ستمگر دائما آنها را مورد پیگرد قرار دادند، تئوری‌هایشان را با سبعانه‌ترین بدخواهی، خشم‌آگین‌ترین نفرت و بی‌شرمانه‌ترین تبلیغات، بهمراه سیلی از اکاذیب و افتراها، پذیرا شدند. و پس از مرگ‌شان، کوشش می‌کنند تا آنها را به تندیس‌های بی‌ضرر مبدل سازند و باصطلاح در زمره مقدّسان درشان آورند، اسم‌شان را -تا حد معینی- تقدیس کنند تا طبقات تحتِ‌ستم را "تسلی" دهند و بعدتر تحمیق کنند؛ در حالیکه، همزمان، مشغول جداکردن و دزدیدن تئوری انقلاب از مضمونش ، کُندکردن لبه‌های انقلابیش و به ابتذال کشاندنش هستند. امروز، بورژوازی و اپورتونیستهای درونِ جنبش کارگری، در مبارزه علیه دکترینِ مارکسیسم همداستانند. آنها جنبه انقلابی این تئوری و روحِ انقلابی آنرا حذف، محو و تحریف می‌کنند؛ و هرآنچه را که برای بورژوازی پذیرفتنی بنظر می‌رسد، بجلو هُل می‌دهند و تجلیل می‌کنند. همه سوسیال-شوینیستها امروز "مارکسیست" هستند (نخندید!). و آندسته از دانشمندان بورژوازیِ آلمان که تا دیروز متخصص نابودیِ مارکسیسم بودند، بیشتر و بیشتر از مارکسِ "ملی-آلمانی"ئی سخن می‌گویند که به ادعای آنها، اتحادیه‌های کارگرانی را تربیت کرد که چنین عالی برای یک جنگ غارتگرانه سازماندهی شده‌اند!» [45] (لنین)

- برخلاف ادعای رفرمیستها، انقلابیون مخالف رفرم نیستند، بلکه مخالف رفرمیسم هستند. برای اینان رفرم، ابزار و محصولِ فرعیِ مبارزۀ طبقاتی (هدف) است. رفرم و انقلاب دو راهکارِ مختلف برای رسیدن به هدف مشترک نیستند. انقلاب، ادامۀ منطقی رفرم نیست. تفاوت انقلاب با رفرم، در شکل، اندازه و طول‌شان نیست، بلکه در محتوا و مفهوم‌شان است. اگر دفاعِ صِرف از رفرم را چپِ رفرمیسم بنامیم و دفاع صِرف از انقلاب را بلانکیسم بخوانیم، دفاع از محتوایِ یک حرکت، بر اساس تحلیل مشخص از مفهوم، جهت‌گیری طبقاتی و چشم‌اندازِ سیاسی‌اش، سوسیالیسم انقلابی است.[46]
- هدف چپِ رفرمیست، همکاری و سازش با بورژوازی، بمنظور برداشتنِ موانع رشد کاپیتالیسم و رفع ‟معایب" و ‟نواقصی" است که ذاتی این وجه تولیدی هستند. به این معنی، چپِ رفرمیست، به تحکیم و تثبیت کاپیتالیسم یاری می‌رساند و ارادۀ انقلابی توده‌ها را فلج می‌سازد.

«... کسی که پس از تجربه اروپا و آسیا از سیاست غیرِ طبقاتی و سوسیالیسم غیرِ طبقاتی دم بزند، باید که فقط او را در قفس نهاد و در کنارِ مثلا کانگروی استرالیایی به معرض نمایش گذاشت.»[47] (لنین)

- آرزوی چپِ رفرمیست شراکت در قدرت سیاسی یا تشکیل دولتِ خودی، از طریقِ مبارزهٔ پارلمانتاریستی (در عرصهٔ سیاسی) و سندیکالیستی-تریدیونیستی (در عرصهٔ اقتصادی) است. به این معنی، چپِ رفرمیست بجای تاکید بر مبارزه طبقاتی، بر طبل سازش طبقاتی می‌کوبد؛ بجای تدارکِ «انقلاب»، مبلّغ اصلاحات؛ بجای حکومت کارگری، خواهانِ ادامه وضع موجود است.

«اینها عبارات نمایندگان خرده بورژوازی هستند، آنها بسیار نگرانند تا پرولتاریا زیر فشارِ جایگاه انقلابیش "زیاده‌روی نکند". اینان بجای مخالفتِ قاطع سیاسی، سازشِ عمومی؛ بجای مبارزه علیه حکومت و بورژوازی، کوشش برای اقناعِ [حاکمیت] و امتیازگیری؛ و بجای مقاومتِ جسورانه در برابر بدرفتاریهای بالانشین‌ها، اطاعتِ زبونانه... را پیشه می‌کنند... وقتی "مبارزهٔ طبقاتی" به عنوان یک پدیدهٔ ناپسند و "خشن" کنارگذاشته می‌شود، دیگر چیزی از مبانی سوسیالیسم، بجز "عشق حقیقی به بشریت" و عبارات‌پردازیِ توخالی پیرامونِ "عدالت" باقی نمی‌ماند.»[48] (مارکس-انگلس)

- چپِ رفرمیست قادر به حل این تناقض نیست که چرا تولیدکنندگانِ ثروت اجتماعی، محرومترین‌ها هستند! در تصور او، دلیلش ناآگاهی است. پس با رویکرد به نخبه‌گرایی، مهمترین وظیفهٔ سوسیالیستها را آگاهسازی (آنهم تبلیغ آگاهی‌های رفرمیستی!) تعریف می‌کند! برای او مبارزات طبقاتی و تضادهای اجتماعی، موتورِ محرکهٔ تاریخ نیستند بلکه این جدالِ ایده ها، افکار، نیّات، ارزشها و آرمانهاست که تاریخ را بجلو می راند. رویکرد به بسیج فراطبقاتی و مخالفت با مبارزهٔ طبقاتی، بُن مایهٔ تاریخی چپِ رفرمیست است.
- چپِ رفرمیسم مدعی است که در ایران، اندیشه و راهکار انقلابی –لااقل در شرایط کنونی- شانس موفقیت ندارد. لذا درصدد است تا با حرکت از سرِ "منافع انسانی"، "رهایی انسان"، "حقوق بشر" و... مبارزات جاری را بسوی رفرمیسم بکشاند.

«... این سوسیالیسم، می‌کوشد طبقه کارگر را از هر جنبش انقلابی دلسرد کند، از این طریق که ثابت کند که آنچه می‌تواند برای او سودمند باشد، نه این یا آن دگرگونی سیاسی، بلکه تنها یک دگرگونی در شرایط مادی زندگی، در شرایط اقتصادی است. اما منظور این سوسیالیسم از دگرگونی در شرایط مادی زندگی، به‌هیچ وجه از میان بردن مناسبات تولیدی بورژوائی نیست که فقط از راه‌های انقلابی ممکن است، بلکه منظورش اصلاحاتی اداری است که بر پایه همین مناسبات تولیدی انجام می‌شوند، اصلاحاتی که در مناسبات میان کارِ دستمزدی و سرمایه چیزی را تغییر نمی‌دهند بلکه در بهترین حالت هزینه‌های حاکمیت را برای بورژوازی کاهش می‌دهند و بار بودجه دولتش را سبک می‌کنند.»[49] (مارکس-انگلس)

سوسیالیسم انقلابی و کارگری با درس‌آموزی از تاریخ مبارزاتی‌اش، با لنین همصدا است:

«غالبا گفته و نوشته می‌شود که نکته اصلی در تئوری مارکس، مبارزه طبقاتی است. ولی این غلط است. و این مفهومِ غلط، غالبا به یک تحریفِ اپورتونیستی در مارکسیسم، و جعل کردن روایتی از آن می‌انجامد که برای بورژوازی پذیرفتنی باشد. تئوری مبارزه طبقاتی، ساختهٔ مارکس نبود، بلکه پیش از مارکس، بورژوازی آنرا بوجود آورده بود، و در کُل، موردِ قبول بورژوازی است. کسانی که این مبارزهٔ طبقاتی را بتنهایی برسمیت می‌شناسند، هنوز مارکسیست

نیستند؛ و ممکن است که هنوز در چهارچوب تفکرِ بورژوایی و سیاستِ بورژوایی قرارداشته‌باشند. محدودکردن مارکسیسم به تئوری مبارزه طبقاتی، به معنای قیچی‌کردن سر و ته آن، تحریف آن، و تنزل آن به چیزی است که مورد قبول بورژوازی است. تنها کسی مارکسیست است که برسمیت‌شناختنِ مبارزهٔ طبقاتی را تا برسمیت شناختنِ دیکتاتوری پرولتاریا تعمیم دهد. این همان عمیق‌ترین وجه تمایز مارکسیست از خرده‌بورژوای معمولی (و همچنین بورژوای بزرگ است. این همان سنگِ محکی است که به کمک آن می‌باید درکِ واقعی و شناخت از مارکسیسم را آزمود. و این تعجب‌آور نیست که وقتی تاریخِ اروپا، طبقه کارگر را با این مسئله -آنهم بمثابه یک امر عملی- رودرو کرد، نه تنها تمامِ اپورتونیستها و رفرمیستها، بلکه تمام کائوتسکیست‌ها (کسانی که بین رفرمیسم و مارکسیسم نوسان می‌کنند) اثبات کردند که بی‌فرهنگ‌هایِ بدبخت و دمکراتهایِ خرده‌بورژوائی هستند که دیکتاتوری پرولتاریا را انکار می‌کنند.»[50] (لنین)

پانویس

---

[1] مارکس، کاپیتال، جلد اول، ترجمه جمشید هادیان، فصل ۹، نرخ ارزش اضافه، ١ـ درجه استثمار قوه کار

[2] برای آگاهی بیشتر به جزوهٔ "کار مزدی و سرمایه"، نوشته کارل مارکس (١٨٤٩) مراجعه کنید. لینک دسترسی به فایل صوتی. (برای شنیدن نیاز به برنامهٔ مجانی Real Player دارید.

[3] بیل گیتس در مصاحبه با ایندیپندنت اذعان می‌کند که سوسیالیسم کار نمی‌کند و سوسیالیسم یگانه امید برای نجات کره زمین است. لینک دسترسی

[4] لینک دسترسی به اصل مقاله، در حاشیهٔ مقالهٔ اصلی و ترجمه فارسی آن «نگرش جدید فوکویاما: «سوسیالیسم باید بازگردد» / آلن وودز / ترجمه‌ی نیکزاد زنگنه»

[5] «۱۵ درصد آمریکایی ها زیر خط فقرند» به نقل از صدای امریکا

[6] «۴۰ درصد آمریکایی‌ها سوسیالیسم را به سرمایه‌داری ترجیح می‌دهند» لینک دسترسی

[7] حزب کمونیست اندونزی، بعدا در جریان انتقاد از خود، در یک سند تاریخی به خطایش اعتراف کرد و آنرا به درک غلطش از اوضاع مرتبت دانست! بخشی از اسناد این جنایت تاکنون منتشر شده است که یک نسخه آن بفارسی موجود است.

[8] برای مطالعه بیشتر در باره انقلاب بولیواری در ونزوئلا به رهبری چاوز به مقالهٔ « ونزوئلا: انقلاب بولیواری در بحران»، نوشته آرون تاوس، ترجمه مریم فرهمند مراجعه کنید.

[9] به نقل از دویچه وله فارسی. لینک دسترسی

[10] اظهارات واروفاکیس، وزیر سابق دارایی یونان. جهت کسب اطلاعات بیشتر از تجارب وی، به مصاحبه نوام چامسکی با واروفاکیس مراجعه کنید.

[11] تروتسکی در ارزیابی از نقش احزاب و گرایشات سیاسی در انقلاب اسپانیا نوشت: «این یک تحریف تاریخی است که مسئولیت شکستِ توده‌های اسپانیا را به پای توده‌های زحمتکش می‌نویسد و نه احزابی که جنبش انقلابی توده‌ها را فلج نمودند و یا صراحتا درهم‌شکستند... این فلسفهٔ ناتوان که می‌کوشد تا شکست‌ها را بمثابه حلقهٔ ضروری در زنجیرِ تحولاتِ کیهانی جا بزند، ابداً نمی‌تواند و نمی‌خواهد نسبت به فاکتورهای مشخصی مثل برنامه‌ها، احزاب و شخصیت‌هایی که سازمان‌دهندهٔ شکست بودند موضع بگیرد.» Trotsky, The Class, The Party and The Leadership

[12] برای آشنایی بیشتر با شرایط اقتصادی-اجتماعی آن دوره، به کتاب «ایران بین دو انقلاب» نوشته یرواند آبراهامیان یا مقاله «تاریخ صد سالهٔ جنبش‌های سوسیالیستی، کارگری و کمونیستی ایران» نوشته یونس پارسابناب، مندرج در سامان نو، شماره ۷، ص ۱۵۳ مراجعه کنید.

[13] احمد کسروی اسامی بنیادگذاران «اجتماعیون-عامیون» را ۱۳ نفر ذکر کرده، که از آن جمله نریمان نریمانوف است. (تاریخ مشروطه کسروی، ج۱، ص ۱۹۴)

[14] متن این مرامنامه را می‌توانید در «اسناد تاریخی: جنبش کارگری، سوسیال دمکراسی، و کمونیستی ایران، جلد اول»، از صفحه ۴۲ به بعد بخوانید.

[15] «ایران بین دو انقلاب» نوشته یرواند آبراهامیان، ص ۷۰

[16] «اسناد تاریخی: جنبش کارگری، سوسیال دمکراسی، و کمونیستی ایران، جلد اول»

[17] رجوع شود به کتاب «ایران بین دو انقلاب» نوشته آبراهامیان

[18] بعدتر در در کشورهای همسایه نیز حزب کمونیست تشکیل گردید: ترکیه (۱۹۱۹)، مصر (۱۹۰۸). مرامنامه حزب کمونیست ایران، در «اسناد تاریخی: جنبش کارگری، سوسیال دمکراسی، و کمونیستی ایران، جلد اول» از صفحه ۵۵ به بعد.

[19] برای کسب اطلاعات بیشتر به کتاب «انکشاف اقتصادی ایران و امپریالیسم انگلستان»، نوشته سلطانزاده، به کوشش فریدون کشاورز و خسرو شاکری مراجعه کنید. او در اینجا استدلال می کند: «مبارزه طبقاتی کارکرد و واکنش وجود طبقات در جامعه است. با وجود طبقات و

مالکیت‌های متضاد و آنتاگونیستی است که ستیز طبقاتی به‌سان یک همزاد طبقاتی رشد می‌یابد و به آشتی ناپذیری بی چون و چرا می‌رسد. در ایران، روند پیدایش مناسبات سرمایه‌داری، از نیمه دوم سال‌های ۱۲۵۰ خورشیدی۱۲۶۰ خورشیدی، آغاز می شود و در دهه نخست ۱۳۰۰ خورشیدی، بورژوازی دلال- کمپرادور حاکم می‌گردد. طبقه بورژوازی در ایران با مناسبات «جدید» در این روند، حاکمیت سیاسی خود و سرمایه جهانی (امپریالیسم) را در رهبری رضا شاه پهلوی می‌یابد. در این فرایند، هیچ مجالی برای رشد مناسبات سرمایه‌داری کلاسیک و ملی و مستقل و حاکمیت مستقل به دست نیامد و برای همیشه، شیوه تولید آسیایی و استبداد آسیایی، ایران در آسیا و آسیایی و بازاری در پیرامون جهان سرمایه باقی می‌ماند. این بورژوازی به شدت دلال جهانی سرمایه، به حاکمیت و سوخت و سازهای طبقاتی، تا به حکومت امروزین سرمایه در ایران تدوام داشته است. آنچه در ایران امروز حاکم است، ادامه به غایت فلاکت‌بار همان مناسبات و حاکمیت دلالان کالاهای دیگر بازارهاست .ورشکستگی تتمه‌ی تولیدات بومی از کشاورزی...»

در «اسناد تاریخي: جنبش کارگری، سوسيال دمکراسي، و کمونيستي ايران» که در ۲۳ جلد، به کوشش خسرو شاکری جمع آوری شده، آثار سلطانزاده، در مجلدات ۴، ۸، و۲۰ قابل دسترسی هستند.

[20] «ایران بین دو انقلاب» نوشته یرواند آبراهامیان، ص ۱۰۴

[21] مطالبات اصلی حزب در این کنگره بر ۵ اصل استوار بود که مهمترین آنها عبارت بودند از: ۱ -سرنگون کردن سلطه امپریالیسم بر ایران ۲- مصادره اموال کلیه شرکت‌های خارجی ۳- شناسایی حق خودمختاری برای همه ملیت‌ها، در چارچوب وحدت کشور ۴- مصادره کلیهٔ املاک مالکان بزرگ و تقسیم آن، در بین دهقانان و سربازان ارتش انقلابی ۵- اتحاد با روسیه شوروی و نهضت پرولتاریای جهانی. بعلاوه، در همین کنگره، «ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا در آذربایجان و گیلان، با حمایت شوروی»، مورد تصویب قرار گرفت...

گزارش کامل این کنگره در اسناد تاريخي جنبش کارگری، سوسيال دمکراسي و کمونيستي ايران جلد اول ، صفحه ۷۰ به بعد.

[22] همانجا، ص ۶۸

[23] برای کسب اطلاعات بیشتر راجع به این حوادث این مجلس به مقاله «جناح‌های سیاسی ایران در مجلس چهارم» در صفحه موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی مراجعه کنید.

[24] برای کسب اطلاعات بیشتر راجع به این حزب و بخصوص مرامنامه‌اش که برای اولین بار منتشر شده به «مرامنامه فرقه سوسیالیست»، در نقد اقتصاد سیاسی مراجعه کنید. اطلاعات بیشتر در مورد این حزب در «تاریخ احزاب سیاسی ایران» نوشته ملک‌الشعرای بهار، ص ۱۳۰ ببعد.

[25] تا آنجا که اطلاع داریم از جریان ۵۳ نفر، سه روایت موجود است که توسط بزرگ علوی، خلیل ملکي و انورخامه‌ای حکایت شده‌اند.

[26] کتاب «ایران بین دو انقلاب»، آبراهامیان، ص ۲۵۴

[27] همانجا، ص ۲۵۷

[28] همانجا، ص ۴۴۹

[29] مثل حزب زحمتکشان (بقایی و خلیل ملکی) و نیروی سوم. بدنبال جدائی بقائی از مصدق، ملکی از حزب اخراج شد. ملکی «نیروی سوم» را تشکیل داد و به حمایت از مصدق پرداخت. آبراهامیان، ص ۲۵۰) ، حزب توفان (قاسمی و فروتن) و ... آنهایی که علنی از انقلاب دفاع می‌کردند، جریان موسوم به احیای حزب دموکرات کردستان بود که خواهان خودمختاری (مدل یوگسلاوی) بود و راه حل مبارزه مسلحانه را پیش گرفته بود (آبراهامیان، ص ۴۱۶) و یا سازمان انقلابی حزب توده (خارج از کشور) که ار انقلاب دفاع می‌کرد و معتقد بود که انقلاب از روستا شروع و به حاشیه شهر سرایت می‌کند. حزب توفان، هم موافق انقلاب بود ولی اعتقادش بر این بود که انقلاب از شهر شروع و به روستا گسترش می‌یابد. البته این توضیحات نارسا و نادقیق هستند و صرفاً برای تمایز قایل شدن بین حزب توده و انشعاباتش آوره شده‌اند.

[30] به نقل از گاردین: «The most successful society the world has ever known »

[31] Lenin, Reformism in the Russian Social-Democratic Movement

[32] برای نمونه می‌توانید به سایت «آزادی و عدالت اجتماعي» مراجعه کنید.

[33] برای کسب اطلاعات بیشتر راجع به عروج و افول سوسیال-دموکراسی در اروپا، بویژه سوئد، می‌توان برای نمونه به مقاله زیر مراجعه کنید: بحران سوسیال دموکراسي در سوئد، از سیمای سوسیالیسم.

[34] آیا سوئد کشوری سوسیالیستی‌ست؟، رادیو سوئد، بخش فارسی

[35] «Något är sjukt när tre rika äger mer än fyra miljoner svenskar»، Andreas Gustavsson

[36] به نقل از مقاله نقی حمیدیان در اخبار روز مورخ ۲۶ اوت ۲۰۱۷. نویسنده از چریکهای فدایی قدیمی است که سیر راست‌روی سریعی را پیمود و آنرا در خاطرات سیاسی‌اش (سفر با بالهای آرزو) توجیه کرد. نقدی بر این کتاب نوشته شده که خواندنی است. لینک دسترسی

[37] به نقل از روزنامه آفتون بلادت سوئد. لینک دسترسی

[38] ۳۰ میلیارد سود نصیب بانکهای بزرگ سوئد شد!

[39] تنها در فاصله سالهای ۱۸۶۵ تا ۱۹۱۴، بیش از یک میلیون نفر از سوئدی‌ها بخاطر فقر به آمریکا مهاجرت کردند.

[40] یکی از نویسندگان لیبرال (یوهان نوربری) در این دو ویدئوکلیپ، مشت کسانی را که سوئد را بعنوان یک مدل سوسیالیستی معرفی می‌کند باز می‌نماید! لینک دسترسی ۱، لینک دسترسی ۲

[41] در اینجا تنها به ذکر چند نمونه اکتفا می‌شود: دراختیار گذاردن شبکه حمل و نقل، برای تقویت جبهه نازیسم در جنگ علیه شوروی؛ همکاری با سرمایه‌داران آلمانی، علیه کارگران اعتصابی آلمان که به قصد فلج‌کردن ماشین جنگی نازیسم دست به اعتصاب زده بودند، با ارسال فولاد، موادّ اوّلیهٔ صنعتی و تسلیحات؛ دستگیری کمونیست‌ها و ممنوع‌ساختن کتابها، نشریات و تبلیغان کمونیستی از طریق وسایل نقلیه عمومی و پست؛ مجازات کسانی که در جنگ داخلی اسپانیا علیه فاشیسم شرکت کرده بودند، درحالیکه داوطلبین شرکت در ارتش فنلاند به رهبری ژنرال «مانرهایم» که علیه شوروی می جنگیدند، قهرمانان ملّی محسوب شدند؛ شرکت فعّال در جنگ سرد، دراختیارگذاردن بزرگترین مرکز مخابراتی برای جاسوسی از شوروی برای امریکا، همکاری با «سیا»، در اواسط دههٔ 1970، در سرکوب انقلاب پرتغال، به حمایت از «ماریو سوارس»، فروش اسلحه بطور مخفی به کشورهای ایران و عراق در طول جنگ ۸ ساله، دومین صادرکننده اسلحه جهان، بیشترین کودکانی که جان و دست و پایشان را در سراسر جهان از دست داده‌اند، توسط مین‌های ساخت سوئد که به شکل اسباب‌بازی بود، آسیبب دیدند و...

[42] رؤیای چینی و سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی، نوشته ویکتور پیروژنکو، ترجمه: ا. م. شیری

[43] برای نمونه، نشریه Monthly Review و اکثر کسانی که در این نشریه قلم می‌زنند، در لیست جریاناتی هستند که گرایش سوسیال-رفرمیسم را نمایندگی می‌کنند. جهت کسب اطلاعات بیشتر به «نقد سوسیال-رفرمیسم متأخر» نوشته حسن عباسی مراجعه کنید.

[44] در واقع، منظور آنها از مارکس، نه مارکس انقلابی، بلکه مارکس اندیشمند، متفکر، فیلسوف و ... است!

[45] Lenin, The State and Revolution, Chapter I, 1. The State: A Product of the Irreconcilability of Class Antagonism، توضیح: در سطر آخر از این نقل قول، منظور جنگ جهانی اول است و طعنه به اتحادیه‌های کارگری که بنام حمایت از سرزمین پدری، کارگران را به جبهه‌های جنگ فرستادند،

[46] علاقمندان به بحث رفرم یا انقلاب و تمایزات ایندو می‌توانند به «رُزای سرخ» مراجعه کنند.

[47] به نقل از مقاله لنین: مقدرات تاریخی آموزش کارل مارکس، انگلیسی

[48] Marx and Engels to August Bebel, Wilhelm Liebknecht, Wilhelm Bracke and others

[49] مارکس-انگلس، «مانیفست حزب کمونیست»، فصل سوم، بخش دوم، سوسیالیسم محافظه‌کار، یا بورژوائی، ترجمه شهاب برهان

[50] Lenin, The State and Revolution, Chapter II, 3. The Presentation of the Question by Marx in 1852